

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»!

یک سیر اجمالی بعد از آنچه قبلاً عرض کردیم، در این آیه مبارکه می‌کنیم تا تتمه بحث بتواند به طور مرکز بر سؤالاتی که در محور این آیه است، باشد. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» انزال با تنزیل معمولاً تفاوت دارد، انزال حالت دفعی دارد و تنزیل حالت تدریجی دارد. انزال دفعی کتاب در لیلۃ القدر است که به طور مجمل بر رسول الله (ص) نازل شد و تنزیل که تدریج است، در طول ۲۳ رسالت آن حضرت نازل شد. هیچ‌گاه نیست که لفظ تنزیل استعمال شود و مراد فرستادن مجمل قرآن که در لیلۃ قدر بود، باشد. اما به عکس امکان دارد؛ لفظ انزال در قرآن شریف نسبت به قرآن استعمال می‌شود، هر دو گونه، هم گونه اول که گونه رسمی است که انزال، انزال دفعی است. و هم معنای دوم که فرستادن قرآن به طور تدریجی است.

اگر فرستادن قرآن به طور تدریجی، با لفظ انزال ذکر شود، مقصود این است که نظر ما در این حکم کلّ قرآن از اول تا آخر است که به صورت تدریجی نازل شده

۱. آل عمران، آیه ۷.

است و خواهد شد و این جا هم چنین است. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» المقصود الحالة الدفعية للآيات المنزلة القرآنية نجومًا و عده و لكنى المقصود الحكم بالنسبة لكافة الآيات القرآنية لمكان التقسيم و لا تقسيم بين محكمات و متشابهات بالنسبة للقرآن المنزل ليلة القدر على قلب النبى (ص) إذ لا متشابه عنده». این مطلب اول. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ».

مطلب دوم، البته مطلب دوم از مطلب اول معلوم می شود. آیا مراد از «أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» آن آیات مفصّلاتی است که تا این لحظه نازل شده است و یا کلّ آیات قرآنی، چه آنچه قبلاً نازل شد و چه آنچه بعداً نازل می شود؟ پاسخ این است که کلاً مراد است. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» هذا تقسيمٌ خاصٌ بالنسبة لمطلق الآيات القرآنية ما نزلت من ذى قبل و ما سوف تنزل إلى النفس الأخير لرسول الهدى (ص). این را هم از جهت تقسیم استفاده می کنیم.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ». سؤال: آیا خداوند می خواهد این منزل را به حساب ربانیت نزول تقسیم کند یا منزل را روى دو حساب تقسیم می کند؟ هم به حساب ربانیت نزول و هم به حساب مربوبین. این جا دو بحث است. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» هل هذا التقسيم الثنائى بالنسبة لحالة إنزال الكتاب من ناحية الرّب سبحانه و تعالى و لا متشابه عنده و لا ينزل متشابهاً. طبيعة الحال فى الآيات القرآنية نازلةً من عند الله سبحانه و تعالى و عنوان الربوبية للمخلوقين عبارة عن «بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^۱ «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲ «بَلَاغٌ لِلنَّاسِ»^۳ و ما إلى ذلك. فقوله سبحانه تعالى: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» هذا التقسيم الثنائى، ثنائى بين الرّب و المربوبين».

از لحاظ اینکه این آیات، کلّ آیات قرآن از طرف حق سبحانه و تعالى نازل شده است، «كلّها محكمات» «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» محكمات الدلالة، محكمات المداليل،

۱. آل عمران، آیه ۱۳۸.

۲. نحل، آیه ۸۹.

۳. ابراهیم، آیه ۵۲.

۴. هود، آیه ۱.

محکماتُ ذی محکماتِها و محکماتُ ذی متشابهاتِها. این تشابهی که وجود دارد، وقتی بر قلوب گوناگون نازل می‌شود، از لحاظ سعه و ضیق این قلب‌ها است که بعضی متشابه است و بعضی محکم است. اما در جنب رب سبحانه و تعالی، این آیات کلاً محکم است. «و من الدلیل علی ذلک قوله سبحانه و تعالی: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ»، لم یقل: فَيَتَّبِعُونَ المتشابهات، لا، «ما تَشَابَهَ»، «تَشَابَهَ» فعلٌ و دلیلٌ علی الحدوث، أصله المحکم، الآيات القرآنیة من حیث أصل النّزول ربّانیاً محکماً کلّها مائة بالمائة و لكن قسم منه تشابه «این حدوث است.

«ما تَشَابَهَ» حساب دارد، چرا عبارت را در این جا تغییر داد؟ فرمود: «مِنْهُ آیاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ». «متشابهاتٌ من حیث النّزول الرّبّانی، احتمال، متشابهاتٌ من حیث المنزل المرئوبی، احتمال. قوله سبحانه و تعالی: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» عند من؟ عند الرّب منزلاً؟» خدا که متشابه نازل نکرده است. خداوند از نظر دلالی و از نظر مدلولی و از نظر مراتب معانی، نصّاً، ظاهراً، اشارتاً، لطیفتاً، حقیقتاً، باطناً، تأویلاً، در کلّ مراحل مراده و معنیه محکم است. نقصانی در تعبیر و نقصانی در معبرٌ عنه نیست. ببینید چگونه این نکته را از آیه استفاده می‌کنیم. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ» لم یقل فَيَتَّبِعُونَ متشابهاته، لا «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»، فالتشابه عارضٌ علی الآيات، الأصل الأصل ربّانیاً فی الآيات القرآنیة الاحکام. الاحکام لیس عارضاً علی الآيات، إنّما التشابه عارضٌ علی الآيات، لقوله تعالی: «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» تشابه عندهم منه لعدم البلوغ علمياً أو عقلياً أو معرفياً أو واقعیاً أو ما إلی ذلک» این بلوغ ندارد. در هر مرحله‌ای از مراحل که بلوغ ندارد، این تشابه نزد او پیدا می‌شود.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس اگر باران را دو قسمت کردیم: آب تمیز، آب کثیف، آیا کثافت بر تمیز عارض است یا تمیزی بر کثافت عارض است؟ کثافت عارض است. مادامی که باران در فضا است، آلودگی مانند ارض ندارد، بنابراین این کثافت و آشغال عارض است. البته این تعبیر است. در این جا هم می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ»^۱ الی آخر. آن که از آسمان وحی نازل می‌شود، آیاتی است که تماماً محکمات است، در آن‌ها

۱. رعد، آیه ۱۷.

تشابه وجود ندارد. تشابه عارض می‌شود، کما اینکه قذارات بر ماء سماء عارض می‌شود، هم چنین تشابه بر آیات عارض می‌شود. یک حساب عارضی دارد.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»

بحث آخر. کسانی که در برابر قرآن فرار می‌گیرند، چند دسته هستند؟ آیا دو دسته هستند که قرآن ذکر فرموده یا سه دسته هستند؟ این آیه مبارکه دو دسته را در برابر آیات مقدسات قرآن، متشابهات و محکمت ذکر کرده است. «کما أن التّفْسیْمِ یثْنِی الآیّاتِ إلی محکّماتٍ و آخر متشابهات کذلک یثْنِی المکلفین -و المکلفون ثلاث- یثْنِی المکلفین، نعم، الآیّاتِ القرآنیة فی تقسیم حاصر قسمان اثنان: محکّمات، متشابهات، بما بیّنا و لكن المکلفون أمام القرآن اثنان أو ثلاث، القرآن هل الآیة المبارکة تقول اثنان» چطور؟

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ» هنا من فی قلبه زیغ و هناك «الرّاسِخُونَ فی العِلْمِ» و لكن بینهم عوان» کسانی که قلب آن‌ها منحرف نیست، کافر نیستند، منافق نیستند، معاند نیستند و از طرفی هم راسخون فی العلم نیستند، ما راسخ فی العلم کم داریم. البته در راسخ فی العلم باید بحث شود. راسخ فی العلم نیستند که درجه اول آن معصومین هستند، درجه بعد آن کسانی که در علم ایمان رسوخ دارند و در ابعاد گوناگون در برابر قرآن، رسوخ دارند. اکثر مردم نه «فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» هستند، نه راسخون فی العلم هستند. بلکه «عوانٌ بینهما» نه «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، نه «یعلمون تأویلہ» است و حتی نه «یعلمون تفسیره» است.

جریان چیست؟ جریان این است که قرآن در این جا می‌خواهد نسبت به دو دسته بحث کند که این دو دسته اهمّیت دارند، یک دسته خطر بزرگ و یک دسته نفع بزرگ. وسطی‌ها باید از خطر بزرگ بگریزند و به نفع بزرگ توجه کنند. «فرقةٌ أولىّ الذّین فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» واجب أن نعرفهم و نتعدّر منهم. فرقة الثّانیة «وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فی العِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» فهنا سلبٌ و ایجابٌ للجماعة العوام بین الفریقین» آن دسته‌ای که نه «فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» هستند و نه «الرّاسِخُونَ فی العِلْمِ» هستند، کما اینکه «لا إله إلاّ الله»، «لا إله إلاّ الله» اله‌ها را از بین می‌برد، «إلّا الله» الله اصلی را ثابت می‌کند. کسانی که در این بین هستند، اله‌ها را رها کنند و به الله تمسک کنند. در این جا کسانی که اکثریت مطلقه بین مسلمین هستند -به باید و نباید کاری نداریم، به هر حال هستند- بین «من فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» و

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» هستند. «لا بدّ أن يرفض «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» و يفرض «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» حتّى تبلور عقولهم و علومهم و أفهامهم و عقائدهم و أخلاقهم و أعمالهم على ضوء القرآن تعلماً و تدرباً عند الراسخين فى العلم، على كونهم درجات^۱. این هم یک بحث است.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» شروع شد؟ اول باید سلب شروع شود و بعد اثبات، اول چیزهایی که با فهم کتاب منافات دارد، مانع فهم کتاب است، چیزهایی که انسان را از فهم کتاب دور می‌کند. از مرادات رحمن دور می‌کند و به مرادات شیطان نزدیک می‌کند. «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۱ مسجد است، اما عده‌ای مسجد را سبب بی‌دینی قرار دادند، عده‌ای هم سبب بادینی. کسانی که به مسجدها می‌روند، باید توجه کنند به مسجدی نروند که آن مسجد، ضدّ مسجد است. بلکه به مسجدی بروند که آن مسجد انسان را بیشتر به طرف حق نزدیک می‌کند.

در این جا هم اول جریان نزول قرآن را بیان فرمود که دارای دو بخش است، آن هم به آن وضعی که عرض شد. «فَأَمَّا» اول شیطان را مطرح می‌کند، شیطان‌ها و شیطنت‌ها و انحرافات و گمراهی‌هایی که نسبت به این کتابی که «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۲ هذا الكتاب الذى هو نور و برهان و بیان و مبین و بین و هدایه، هذا القرآن يتخذ أحياناً من قبل هؤلاء «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ» يتخذ أحياناً لإزاعة القلوب أكثر و أكثر لإضلال الناس و جعلهم من النسناس أكثر و أكثر و لذا يقدم الفريق الأول، الفريق سلبياً». «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ».

البته در بحث‌هایی که دیروز و چند روز گذشته داشتیم، راجع به محکمت و متشابهات مقادیری صحبت شد، اگر لازم است در مورد بقیه هم به تفسیر مراجعه کنید. حالا وضع بحث کلی است در کل مضامین آیه مبارکه. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»؛ ما هو الزَّيْغُ؟ زَيْغٌ عِلْمِيًّا، زَيْغٌ اِيْمَانِيًّا، زَيْغٌ عَقِيدِيًّا، زَيْغٌ خَلْقِيًّا. الإنسان الذى

۱. سوره توبه، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲. اسراء، آیه ۸۲.

يَرْجَحُ الظَّلَالِ عَلَى الْهُدَى». انسانی که مسلمان باشد، غیر مسلمان باشد، شیعه باشد، سنی باشد، هر چه باشد، انسانی است که خود خدا است، خود خدایی یعنی آنچه من فهمیدم، خود این ضلال است. اولین قدم در غوایت و ضلالت این است که من خود محور هستم، اگر خدا هم مطابق میل من خدایی کند، آن وقت او را قبول دارم.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ»^۱ عبودیت دارد، ولی عبودیتی که در آن نان و آب و طیب الله و رکوع و سجود و این‌ها باشد. اگر پا روی دم او بگذارند، به آن جایی می‌رود که عرب هم بلد نیست نی بیندازد، عجم هم نمی‌تواند، یونانی هم نمی‌تواند، آلمانی هم نمی‌تواند، هیچ کس بلد نیست نی بیندازد. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» کسانی که مبنای زندگی آن‌ها انحراف عن الحق و انحراف إلى الباطل است. این‌ها باطل را وسیله باطل می‌گیرند، حق را هم وسیله باطل می‌گیرند. «يَسْتَفِيدُونَ مِنْ كُلِّ حَقٍّ وَ باطل ما یرمون من الباطل و هذا انحس، الثانی انحس» قرآن ضد قرآن، نبی ضد نبی، خدا ضد خدا، مسجد ضد مسجد، نماز ضد نماز، روزه ضد روزه، ایمان ضد ایمان. این‌ها وسیله نور را می‌گیرند و ظلمت را وسیع می‌کنند و خطر این‌ها بسیار زیاد است.

بنابراین کسانی که می‌خواهند در معارف قرآنی وارد شوند، اول باید شیطان دور شود. «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۲ استعاذه چیست؟ شیطان رجیم، شیطان درونی و شیطان برونی است که نرو، نفهم، قرآن را نمی‌فهمی، ظنی الدلاله است، مجمل است، متشابه است. شما را دور می‌کند. این شیطنت اول است، شیطنت دوم این است که وقتی به آیات می‌رسد، طبق سلیقه و شهوت فقهی خود، فلسفی خود، عرفانی خود، منطقی خود، ادبی خود، اجتماعی خود، عقیدی و اخلاقی خود، سیاسی خود، خود را در قرآن نقش می‌دهد و نه اینکه قرآن را در فکر خود و دیگران نقش بدهد. پس این موانع باید کنار برود و لذا در آن روایتی که از امام صادق (ع) نقل کردیم، ببینید خواندن قرآن چه شرایطی دارد. این قرآن به دل انسان وارد شود، به فهم انسان وارد شود، عینک‌های مختلف نزنید، صاف نگاه کنید، درست دقت کنید.

۱. سوره حج، آیه ۱۱.

۲. نحل، آیه ۹۸.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» يَتَّبِعُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَيَتَّبِعُونَ فِي دَعَايَاتِهِ الْمَضَلَّةَ «دو بعدی است، كما اینکه «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» دو بعدی است. «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» أمام القرآن العظيم لهم بعدان اثنان: البعد الأول هو البعد النفسی و البعد الثانی بعد الدَّعوة إلى الله تعالى بالقرآن العظيم «دو بعدی است؛ بعد شخصی و بعد اجتماعی. در این جا هم «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»، «تَشَابَهَ» یا تقصیراً یا قصوراً عن تقصیر یا قصوراً، چون علوم مختلف است. همان طور که قرآن شریف از خالق راسخین فی العلم نازل شده است، فهم صحیح آن کار راسخین فی العلم است. کسانی که گمان می کنند و علم ندارند، کسانی که علمی دارند و مخلوط با جهل است، نمی توانند به وسیله مخلوط از علم و جهل قرآن را آن طور که حق سبحانه و تعالی اراده فرموده است، بفهمند.

بنابراین «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» هنا ثالثٌ لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ. الضَّلَعُ الْأَوَّلُ مِنْ ضَلَالِهِمْ: «يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ» آیه ای که تو مراد آن را نمی فهمی و نمی دانی یا قصوراً و یا تقصیراً، اتباع ندارد. امامی که نمی دانی مسلمان است یا کافر است، اتمام ندارد، باید بدانی مسلمان است و عادل است، تا پشت سر او نماز بخوانید. اتباع و پیروی باید اتباع و پیروی از حق باشد، شما که حق را در آیه ندانسته اید یا قصوراً و یا تقصیراً، حق ندارید اتباع کنید. این اتباع غیر عاقلانه است، عاقلانه نیست. این ضلع اول. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ» إمَّا تشابه تقصیراً منهم أو قصوراً منهم، قصوراً غیر مقصراً أو قصوراً مقصراً أو ما تشابه منه بما عملوهم «محکم را متشابه کرده است. متشابه سر جای خود است.

- این جا که می گوید: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» [...]

- نمی دانم حضور داشتید یا نه، «ما تَشَابَهَ» دلیل ما بود، ما دو دلیل داشتیم بر اینکه این تشابه از طرف خدا نیست. یک دلیل این است که کتاب خدا محکم است و بیان است و بین است، تشابه ندارد، یعنی آن مطلبی که خواسته بگوید، طوری گفته که شما می توانید تا آن آخرین مرحله را - آلا حقایقی که مختص انبیاء است - بفهمید. این مطلب اول بود. مطلب دوم: «ما تَشَابَهَ»، مثلاً «ارتدَّ عن الدِّينِ»، یعنی «کان متدیناً ثم ارتدَّ» به این معنا است، این جا هم همین طور است. «تَشَابَهَ». راجع به محکم «أَحْكَمَ» نیست، محکمات است. محکمات که اسم مفعول است، اسم فاعل و

اسم مفعول دلیل بر لزوم دارد. اما «ما تَشَابَهَ» تشابه پیدا کرد. تشابه یک فعل است، «ما تَشَابَهَ مِنْهُ».

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ» الضَّلَعُ الْأَوَّلُ من مثلث الضَّلَالِ، من هندسة الضَّلَالِ، في «حَقَّ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ». «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ» ما تَشَابَهَ مِنْهُ؛ تشابه من عند أنفسهم أو تشابه لسوء فهمهم أو لتقصيرهم أو لقصورهم المقصّر أو لقصورهم القاصر أياً كان» هر کس می خواهد باشد. بالاخره معنی مراد آیه را نمی داند، ممکن است بعداً بداند یا ممکن نیست بداند، فعلاً نمی داند. در این حالی که آیه متشابهه است و نمی داند، «فَيَتَّبِعُونَ» چه اتّباعی دارد؟ من چشم روی هم بگذارم و بگویم من به این آقا اقتدا کردم. شما نمی دانید او کافر است یا مسلمان است، عادل است یا ظالم است. اتّباع غلط است، خلاف عقل است، خلاف فطرت است، خلاف همه موازین انسانی و بلکه حیوانی است. این ضلع اول.

ضلع دوم: «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»، ضلع سوم: «وَ اِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، نه اتّباع شما درست است، نه «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» درست است، آن وقت «اِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» درست است؟ «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» الفتنة، فتنة شرّ هنا و ليست فتنة خير و نبلوهم بالخير و الشرّ فتنة» بعد هم فتنة شر است، ویران می کند، این جا فتنة شر است. کفّار فتنة شر هستند، اضلال‌هایی که می کنند فتنة شر است. این‌ها فتنة‌ای است که آدم‌های عادی را به شر و به انحراف و انحراف می‌رساند. «فَيَتَّبِعُونَ» ما تَشَابَهَ مِنْهُ اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ من الفتنة، أنّ هذه الآية مجملَةٌ لا تدلّ على معنى، القرآن جاعل الدلالة للهداية لناصح البيان، لناصح المواعظ إذا منعت القرآن أن يتفهّم بصورة الظاهرة أو ناصّة هذه فتنة أولى» و در این فتنة شيعه و سنّی و علوی و مشرک و ملحد با یکدیگر شرکت دارند، بدتر از همه خود مسلمان‌ها هستند. خود مسلمان‌ها که «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» می‌کنند، آیاتی را متشابه کرده‌اند یا متشابهات است و می‌گویند این آیه مجمل است.

«في كلّ القرآن يقول ربّنا سبحانه و تعالی في آية المحكمة الحكيمة: «و الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» آية محكمة كما في بعض روايات محكمات الآيات عبارة عن الآيات الأحكامية» این آیه محکم است، این را متشابه می‌کنند. «و الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» القرء مشتركٌ بين الطّهر و الحيض و ليس هنالك قرينة تدلّ على أنّ المعنى القرء الحيض و لا الطّهر، فالآية مجملة فعلينا أن

نراجع الروایات و الأقوال و الأقاویل و کذا و کذا». سقوط کردیم. در این شهر فقط یک مهمان‌خانه است، در آن هم بسته است، من در خیابان بخوابم؟ در برف بخوابم؟ این مهمان‌خانه را برای کسانی که وارد می‌شوند، درست کردند، در آن باید باز باشد، کافی باشد، شما در آن بسته‌اید. در کلّ قرآن یک آیه راجع به این است که مطلقاً چقدر باید عده نگه دارند، این هم دلالت ندارد؟ خدا به اندازه تو شعور ندارد که اگر تو بودی می‌گفتی «ثلاثة حیض یا ثلاثة أظهر». خداوند چنین نگفت.

«اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» محکم را متشابه می‌کنیم، «یجعل المحکم متشابهاً بما بحث فی علم الأصول الاستعمال اللفظ فی أكثر المعنی واحد مستحیل، حتی علی الله مستحیل؟ یقول: مستحیل، علی الله مستحیل و الله تعالی لا یأمر بمستحیل و إذا قال: «و الْمُطَّلَقَاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» و الله أجمل و أبهم المعنی من هذه الآیة و لم یرد من القروء لا الحیض بصورة خاصّة و لا الأطهار بصورة خاصّة لما ذا حتی ترجعوا إلى الروایات». از مرجع تقلید سؤال کردند، یک جواب گنگ داده که برود از کفش کن و چای ریز او سؤال کند. آن هم مشکوک است که واقعاً چای ریز ایشان است یا نه، اگر آن نوکر درست فهمید یا نه. بدترین اهانت را به ساحت مقدس قرآن وارد کرده‌اند، شیعه مرتضی علی می‌گوید: «ثلاثة قُرُوءٍ» مجمل است تا چه رسد به آیات متشابهات.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ». سی سال پیش با یکی از بزرگان مبلغین بهایی بحث می‌کردم، ظاهراً علوی خراسانی بود. او از بزرگ‌ترین مبلغین بهایی روی کره زمین بود. شروع کرد به استدلال کردن به قرآن شریف برای اینکه نقطه اولی چنین است، گفت: «و الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا * وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلَاها»^۱ در روایت دارد. «الشَّمْسُ رسول الله و القمر علی، رسول الله محمّد، علی، علی، صار علی محمّد؛ فعلی محمّد الباب مذکور فی القرآن» گفتم: «أولاً فی قلبک زیغ، إذا کان قلبک مستوی و لیس فیهِ زیغٌ و انحرافٌ و انحرافٌ عن الحقّ لما ذا لا تستدلّ بآیاتٍ محکماتٍ، هذه من الآیات المتشابهات». مقداری صحبت کردیم. اگر حرف تو روشن است، به آیاتی که روشن است و واضح است و همه می‌فهمند، استدلال کن. چرا به این آیه استدلال می‌کنی؟ آن هم با تأویل اینکه «الشَّمْسُ رسول الله و القمر علی». بعداً گفتم: زیغ شما را هم قبول کردیم، اما شما توجه ندارید که به چه آیه‌ای باید استدلال کرد. در این آیه

۱. شمس، آیات ۱ و ۲.

دارد: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا» شمس می‌شود محمد، قمر می‌شود علی، می‌شود محمدعلی، شما دارید علی محمد درست می‌کنید! محمدعلی غیر از علی محمد است. گفت: پس چه؟

برای اینکه حواس او بیشتر جمع شود و بعد با مغز زمین بخورد، گفتیم: آیه‌ای است که جلو و عقب ندارد، محمد قبل از علی نیست که محمدعلی دربیاید، هم می‌شود محمدعلی دربیاید و هم می‌شود علی محمد دربیاید. گفت: چه آیه‌ای؟ گفتیم: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ»^۱ الشَّمْسُ رسول الله و القمر علی، همان است، چه فرقی می‌کند؟ عده زیادی از بهایی‌ها نشستند، عده‌ای از مسلمان‌ها هم نشستند و او هم با عصای خود نشسته، البته هیچ فایده‌ای هم از آن عاید نمی‌شود. ولی در منطق قرآنی چگونه می‌شود با او برخورد کرد؟ «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» الوجود لمطلق الجمع ممکن آن یكون معطوف عليه قبل أو المعطوف قبل «آقای زید با آقای عمرو آمدند، حتماً چنین نیست که زید قبل آمده باشد، ممکن است عمرو قبل آمده باشد. پس این جا این احتمال جاری است، در «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا» احتمال نمی‌دهیم که علی محمد باشد، محمدعلی است، چون می‌گوید: «إِذَا تَلَّهَا». علی دنبال محمد است. ولی در این جا «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ». گفت: طیب الله! خیلی عالی است. گفتیم: بله، ولی بین شما هم اختلاف است. در صفحه ۲۱ کتاب ایقان بهاء الله نوشته: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» یعنی فی النار، علی محمد داخل آتش شد. البته ما گفتیم او «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» او جمع مطلق است، شد علی محمد. این جناب علی محمد را که از آیه به دست می‌آورید، او می‌گوید: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» یعنی فی النار فإذاً علی محمد فی النار، أنت فی النار أكثر». عصای خود را برداشت و بیرون رفت.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» کسانی که ذات آن‌ها ناخالصی دارد، انحراف دارند، ظلمت دارند، می‌خواهند ظلمت را به وسیله نور قالب بزنند و از طریق نور وارد شوند و نور را از بین ببرند و ظلمت را اثبات کنند، به سراغ قرآن هم می‌آیند. حداد بیروتی که چهارده کتاب در ردّ قرآن نوشته است، عبارات او خیلی قوی است، عبارات به قدری از نظر ادبی قوی است، چند مرتبه به قرآن از اول تا آخر در این چهارده کتاب استدلال کرده است. به طوری که با حاج آقابزرگ تهرانی (رض)

۱. الرحمن، آیه ۵.

صاحب الذریعه صحبت‌هایی داشتیم، فرمودند: یک کتابی در بیروت نوشتند که خیلی عالی است، آن قدر به نفع اسلام آیات ذکر شده است.

گفتم: من این کتاب را دیدم، این آیات به ضرر اسلام است. مثل کتاب تاریخ تمدن اسلام و عرب دکتر گوستاو لوبون فرانسوی. به ایشان گفتم: دکتر گوستاو لوبون فرانسوی کتاب قطوری در تاریخ اسلام و عرب نوشته، تماماً تعریف از محمد و قرآن و اسلام و مکه و مدینه، ولی غرض چیست؟ غرض یک جمله است. این عربی است که از فرانسه به فارسی ترجمه شده است. در یک جا نوشته: «و إذا سئلنا لما ذا لا ترتبة الآيات القرآنية بعضها مع بعض و الجواب: «إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»^۱». یک کلمه است. این حرفی که گفتند: «و يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ» این درست است، او جنون داشته، جنون طوری بوده که ارتباط را نمی‌فهمیده. با یک کلمه کلاً همه چیز را از بین برد. البته بنده در کتاب المقارنات و عقائدنا و رسول الاسلام، او را و همه رفقای گذشته و آینده او را، آن طور که الی یوم الدین قرآن نظر دارد، به طور کلی سر بریدم. به طوری که استاد حداد بیروتی گریه می‌کرد، به آقا موسی صدر گفت: «الشَّيْخُ ذَبَحْنَا بِالسَّكِينِ وَ نَحْنُ أَخْرْنَا مَعَ السَّنَانِ، كَانِ يَضْرِبُ سِنَانِ».

او بر ضد قرآن چهارده کتاب نوشته است، این حصون الاسلام جوابی ندادند، چون حصونی در کار نیست، حصون الكفاية، حصون الأسفار. حصون القرآن به معنای واقعی وجود ندارد و لذا حداد بیروتی در مرکز شرق اوسط و خاورمیانه که بزرگ‌ترین مرکز دعوت‌های ضد اسلامی است - اسلامی که چه عرض کنم - چهارده کتاب بر رد قرآن می‌نویسد. به ایشان گفتم ما جواب او را می‌نویسیم. ایشان گفتند: من به آقای علامه طباطبایی می‌خواهم بگویم، کار ایشان زیاد است، ممکن است شما که این جا در هجرت هستید، بتوانید بنویسید. این سه کتاب نوشته شد.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»؛ زَيْغٌ نصرانی، زَيْغٌ یهودی، زَيْغٌ سنّی، زَيْغٌ شیعی، زَيْغٌ علوی، زَيْغٌ زیدی» کسانی که از قرآن دور هستند و این‌ها می‌گویند آنچه را من اجتهاد کردم یا از نظر تقلید قبول کردم یا از نظر اجتهاد قبول کردم، این محور است، این را بر قرآن تحمیل می‌کند، حال که بر قرآن تحمیل می‌کند «تحمیلٌ هو تخمیل!» «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» این فتنه است. سوم: «وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». اول می‌گوید: این مجمل است، بعد به طریقی آن را درست می‌کند

۱. قلم، آیه ۵۱.

و می‌گوید: مراد این است، اول «يَتَّبِعُونَ»، ثانی: «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»، آب را گل می‌کند و بعد ماهی می‌گیرد. اول آب را گل می‌کند، آب که زلال است و گل نیست، آب را گل می‌کند که ماهی بگیرد. اول خلط می‌کند، می‌گوید: این آیه «ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» مخلوط است یا «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» نمی‌دانیم مجیء با پا است یا چگونه است. «وَأِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» مراد از تأویل چیست که بحث امروز ما است و بحث چند جلسه آینده است. «وَأِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» می‌خواهد مأخذ را علماً و مرجع را علماً و مرجع را عملاً و مرجع معنأً، همه این‌ها تأویل است. «وَأِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» مقداری در تأویل صحبت کنیم: «التأویل خلاف ما یقولون لیس من تفسیر النصّ الی خلافه و لا تفسیر الظاهر الی خلافه و هذا تضلیل و لیس تأویلاً» این نصّ قرآن را تأویل می‌کنیم. این هم بین نویسندگان راجع به قرآن عادی شده است. آیه را تأویل می‌کنیم، یعنی می‌گوییم بر خلاف نص مراد است، خلاف ظاهر مستقر مراد است. اگر خلاف نص و خلاف ظاهر مستقر مراد است، پس این چه «بَيَانُ لِلنَّاسِ»ی است، این چه «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»ی است، این چه حجّت بالغه‌ای است؟ این چه نوری است؟ این چه بصائری است؟ اینکه انسان را کور می‌کند، اینکه انسان را کر می‌کند.

تأویل این است که چون معنای منصوص آیه یا معنای ظاهر آیه بر خلاف عقل است، بر خلاف علم است، بر خلاف فقه است، این است که بگوییم مراد غیر از این است. این تأویل از اول تا آخر غلط است. «تأویل الغالب تأویل لفظیاً و فی القرآن آیات العدة تفسّر التّأویل لغویاً و معرفتياً» این آیات را ملاحظه خواهید فرمود و بحث می‌کنیم. «و لكن التّأویل من الأوّل الإرجاع، أوّل: أرجع، آل: رَجَع» تأویل رجوع است. «آل أمر فلانٍ إلى كذا یعنی رجع أمر فلانٍ إلى كذا أو أوّلته یعنی أرجعته، أرجعت هذه القضية إلى كذا» رجوع به كجا؟ رجوع برای جایی است که وحدت دارند. جایی که با هم وحدت دارند، یک مطلبی با یک اصلی، با یک فرعی، با یک معنایی، با یک حقیقتی، با یک جریانی وحدت دارد، اما مقادیری از آن ظاهر نیست، مقداری ظاهر است. مطلبی است که کسی می‌گوید، مقادیری ظاهر است و مقادیری از خود مطلب ظاهر نیست، مبدأ آن ظاهر نیست، منتهای آن ظاهر نیست، صد درصد آن ظاهر نیست. قسمتی از آن که قشر است و لفظ است، ظاهر است.

تأویل چیست؟ «التأویل على مراحل عدة أولاً نقول لا يخصّ التأویل بصورة طليقة الآيات المتشابهات، لا، بل الآيات المحكمات كذلك، التأویل دور التأویل فى المتشابهات و فى المحكمات فى الصّريحات و فى الظّاهرات و ما إلى ذلك من الآيات القدسية القرآنية بصورة طليقة بالاستثناء». این تأویل است. حال معنای تأویل را از نظر لغوی عرض کنیم تا از نظر مراحلى که قرآن شریف ذکر کرده است. اصلاً قرآن راجع به تأویل لفظى بحث ندارد، راجع به تأویل لفظى به آن معنایى که آقایان می گویند که غلط است و به آن معنای صحیحى که ما از تأویل لفظى عرض می کنیم، به هیچ کدام از دو معنا ذکر نکرده است. «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ»^۱ یعنی چه؟ لفظ قرآن می آید یا مراد خلاف صریح قرآن می آید؟ «هذا تأویل رؤیای»^۲ یوسف گفت: «هذا تأویل رؤیای» لفظى در کار نبود. یا «قال لا یأتیکما طعامٌ تُرزقانه إلاّ تبأْتُکما بتأویلِهِ»^۳، طعام که لفظ نیست. مثلاً آبگوشتى خورده، تأویل آبگوشت چیست؟! غذایی که برای شما آوردند، به شما می گویم که در آن سم ریختند و شما را می کشد یا سم نریختند و آسیبی به شما نمی رساند. این مرجع است.

«فالتأویل عبارة عن الإرجاع، إرجاعاً إلى المبدأ أو إرجاعاً إلى المنتهى، إرجاع إلى المأخذ، إرجاع إلى النتيجة، إرجاع إلى المعنى المراد الذى خفى عنك لأنک ما تأملت». وقتی انسان در لفظى تأمل نکرد و نص مستقر و ظاهر مستقرى به دست نیامد، باید تأویل کند، یعنی چه؟ یعنی آن قدر روی عبارت دقت کند تا این لفظ به آن معنای مراد برگردد و دلالت لفظ بر معنای مراد هم دلالت خفیه نیست، دلالت بیینه است. منتها من خودم را خفى کردم، عدم بلوغ از من است، اشتباه از من است، عدم معرفت از من است، نضوج ندارم.

«تأویل: اللفظ الصّریح بدائياً إلى المعنى المراد» بعضی اوقات لفظ صریح است. اگر آیه را نگاه کنید، می بینید صریح است، ولی اگر دقت کنید می بینید چنین نیست. لفظ صریح است، به عنوان نمونه در قرآن شریف راجع به طلاق غیر مدخول بها «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»^۴ همه

۱. اعراف، آیه ۵۳.

۲. یوسف، آیه ۱۰۰.

۳. همان، آیه ۳۷.

۴. بقره، آیه ۲۳۷.

به اين آيه استدلال می کنند، از جمله خود بنده قبلاً. «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ».

«يستدلون بهذه الآية المباركة أنّ الذي يستدلّ كثيراً ما يستدلون إطلاقاً، إمّا يستعملون برواياتٍ بأقوالٍ بفتاوى و كذا و كذا و لكن إذا مرّوا مروراً على هذا الآية الوحيدة في الذكر الحكيم بالنسبة هذا الحكم «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» اين مشخص است. «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ» زن اين نصف را هم نگيرد. «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» يقولون: «الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» هو والد الزوجة، يستدلّ بنفس الآية كما نذكر كما نبين و غداً بإذن الله تعالى و لكن إذا تأملنا في الآية لا تأملاً تأويلياً، تأملاً لفظياً، هذه الآية حسب الظاهر المرام، لا المرام، حسب الظاهر المرام، حسب الظاهر البسيط من دون دقة، من دون تفكير، من دون تدبّر، الآية تدلّ على أنّ للوالد البنت ولاية على البنت، حسب الظاهر و حسب الصريح و لكن إذا تأملنا في الآية المباركة نجد خمس أدلّه على أنّ من «بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» ليس هو والد البنت، إمّا هو الزوج».

«كذلك آيات الأخرى مثلاً يقولون بالنسبة لنجاسة أهل الكتاب، أولاً أهل الكتاب هم مشركون لأنه قال الله سبحانه و تعالى: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^١ ثمّ المشركون نجس بدليل آية واحدة في سورة التوبة «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»^٢ و لكن لما نفكر في الآية نجد عشر ادلّه من نفس الآية على أنّ النجاسة نجاسة نفسية و ليست نجاسةً جسمية. و الدليل الأوّل «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»، الإشراك مال الرّوح أو مال الجسم أو مال كليهما؟ مال الرّوح. «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» يعنى أنفسهم لا أجسادهم، جسد ليس مشركاً و لا مؤمناً، جسد الإنسان، عباية الإنسان، قباة الإنسان، عمّة الإنسان، لحية الإنسان لا مؤمن و لا كافر و قس على ذلك، فعلل و تفعلل».

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

١. توبه، آيه ٣١.

٢. همان، آيه ٢٨.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».